

نشست هشتاد و دوم - بخش اول - سبک زندگی مجاهدانه در سوره مبارکه نازعات

بسم الله الرحمن الرحيم

اهمیت احیای شب های جمعه

امشب که شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است، شب بسیار باشکوهی است. با توجه به بعضی اقوال شب قدر است. اما می خواهیم بگوییم به جای اینکه به شب قدر بودنش فکر کنید، به شب جمعه بودنش فکر کنید. روایت داریم هر شب جمعه، شب قدر است. ما کمتر به این موضوع توجه داریم و این نقص بزرگی است. لازم است شب های جمعه احیا شوند. معمولاً شب های جمعه ی ما احیا نشده اند. عرفا با توجه به تعطیل بودن فردایش، تا شب دیر وقت به صفا، صمیمیت، مهربانی و با هم بودن می گذرد. البته این در جای خودش کار ارزشمندی است؛ اما باید در نظر گرفت شب جمعه، شب احیاست و علی القاعده فردایش که حتی مطلع الفجر است، باید در هر انسانی انتظار ظهور وجود داشته باشد. انسان به همان اندازه که روز جمعه انتظار ظهور دارد، باید شب در حال آماده سازی باشد. ما معمولاً شب های جمعه را جوری طی می کنیم، انگار که فردایش قرار نیست اتفاق خاصی بیفتد. درحالی که اگر شما احساس کنید در روز جمعه قرار است به یک مسافرت جدی بروید، حتماً آن شب خود را آماده می کنید. بالاخص اگر قرار باشد آن یار سفر کرده بیاید و اتفاقاتی بیفتد. ما معمولاً این آمادگی را نداریم.

اول جلسه نمی خواهیم کار را تبدیل به روضه کنم، اگر وسط جلسه بود حتماً روضه اش را می خواندم. روضه ی اینکه، این چه وضعیتی است که ما شب های جمعه داریم و انگار نه انگار فردایش قرار است ظهوری اتفاق بیفتد. شما در درون خودتان این نکته را به روضه تبدیل کنید. این نکته مهمی است که شب های جمعه حالی شبیه این می خواهد. لزومی هم به تشکیل جلسه نیست، اما همه ی شب های جمعه باید حال انتظار، دریافت معنوی، پاک شدن و شروع دوباره داشته باشد. من خیلی توصیه می کنم برای اینکه این حس در شما اتفاق بیفتد، به طور مشخص دعای حضرت صدیقه الطاهره سلام الله علیها، به نام دعای روز جمعه را بخوانید. این دعا در صحیفه فاطمیه آمده است. این دعا را چند بار بخوانید. به علت اینکه این دعا، دعای جمعه است و قرار است آن اتفاقاتی که در دعا ذکر شده، در روز جمعه بیفتد. پس متوجه می شوید در شب جمعه چه کار باید بکنید. خواندن این دعا خیلی آمادگی انسان را برای اینکه شب جمعه ی بهتری داشته باشد، بالا می برد.

آن شالیه حواسمان به امشب، تا آخر شب باشد و از خدا بخواهیم همه ی شب های جمعه مان را شب قدر قرار بدهد و در تقدیر امسالمان در این ماه مبارک، ظهور حضرت حجت را رقم بزند و آن شالیه این هجران خیلی زودتر و سریعتر برطرف شود. برای اینکه مردم دنیا تشنه ی معنویت و حقیقت هستند و هیچ چیز برای پاسخ به این

نیاز، بهتر از وجود خود امام نیست. خدا به همه مان توفیق بدهد که ان شالله هم خودمان بهره مند شویم و هم دیگران را بهره مند کنیم. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

سوره مبارکه نازعات

جلسه گذشته سوره ی مبارکه نازعات را با هم خواندیم. با توجه به اینکه بعضی از دوستان ممکن است جلسه قبل نبوده باشند و این جلسه قدم سر چشم ما گذاشته باشند، بهتر دیدیم این جلسه یک مروری از این سوره مبارکه داشته باشیم. پس سوره نازعات را مرور کنیم و ببینیم چه شد که ماجرای زندگی مجاهدانه به مباحث امسال، سال ۱۴۰۱ باشگاه کشیده شد. بعد از این مقدمه کم کم وارد دستور کار این جلسه می شویم که سوره مبارکه عادیات است.

خیلی خلاصه سوره ی مبارکه نازعات را مرور کنم و اطاله کلام هم نکرده باشم. قسم های اول سوره مبارکه نازعات، همه ماجرای سوره را در خود جا داده اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾

قسم به کسانی که می کنند. مثل کسی که در موضوعی غرق شده باشد و هر جوری شده خودش را بکند. بعد در ازای انجام وظایفش حالت نشاط پیدا کند.

گفتیم واژه نشاط در قرآن، با فهم فارسی ما متفاوت است ما در فارسی می گوئیم نشاط و سرگرمی. هرگونه خوشحالی را نشاط می گوئیم. ولی نَشْطَ در قران به مطلق خوشحالی گفته نمی شود، به مطلق خوشحالی سرور می گویند. نشاط؛ خوشحالی ناشی از انجام وظیفه یا رسیدن به نتیجه است. وقتی شما به نتیجه ای می رسید و خوشحال می شوید و دلتان خنک می شود، آن نشاط است. مثلاً کنکور دادید و به نتایجی رسیدید، آن خوشحالی بعد از رسیدن به نتیجه را نشاط می گویند. لذا با مطلق سرور و شادمانی فرق می کند.

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ سبوح یعنی حرکت به سمت کمال و دوری از نقص. یعنی کسی به سمت کمال حرکت کند و از خودش را از نواقص دور کند.

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ یعنی سبقت گرفتن. یعنی در این زمینه دائم از خودش جلو بیفتد تا اینکه:

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ بعدش طبیعتا تدبیر امور به دست آدم می آید. یعنی انسان قدرت پیدا می کند که یک حقیقت و چیزی را در درون خودش محقق کند یا شاید هم بتواند در بیرون محقق کند. این فرایند بسیار مهم است. رساله های سیر و سلوکی داریم که از آیات اولیه ی این سوره استفاده می کنند. مثل رساله لقاءالله، که از همین آیات ابتدایی در تبیین مراحل سیر و سلوک استفاده کرده اند. می خواهیم بگویم عبارات ساده ای هستند، اما حقایق شگرفی در پشت این آیات وجود دارد. در سوره جلوتر که می رویم آیات دیگری هستند که توضیحاتش را در فایل صوتی جلسه ی گذشته به تفصیل گفته شده است، گوش بدهید. تا اینکه می رسد به این آیات:

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ﴿٣٥﴾ آن موقعی که صیحه اتفاق می افتد و قیامت برپا می شود، انسان ها متوجه سعی خودشان می شوند. متوجه آن فرایندی که طی کرده اند می شوند. فرایندی که طی کردند یکی از این دو حالت را دارد:

وَبَرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾

یا این سعی اینطوری است که در زندگی اهل طغیان بودند. طغیان هم یعنی میدانسته ولی عمل نکرده. به او گفته بودند ولی عمل نکرده است. طغیان چیز عجیب و غریبی نیست. مثل اینکه آب رودخانه طغیان می کند و از محدوده ی خود بیرون می زند. این می شود طغیان. یعنی می دانستی نباید اینکار را کنی، به تو گفته بودند. یا در شرع گفته شده یا عقل گفته بوده یا متخصص گفته، به هر حال تو می دانستی که باید این حریم را رعایت کنی ولی از آن حریم رد شدی.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ علتش هم این بوده که بالاخره زندگی دنیا، شهرت و لذت دارد. منفعت دارد. بالاخره دنیاست و باعث می شود آدم یک چیزهایی را نادیده بگیرد. پس:

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ طبیعتا این سعی در جحیم است. جحیم وقتی می گویند یعنی محرومیت تمام. یعنی این سعی راه به جایی نمی برد. سعی کردی، تلاش کردی، جان کندی ولی راه به جایی نمی برد.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ آن طرف، سعی هایی هستند که خوف از مقام رب داشتند. یعنی حواسشان بوده که قرار است در پیشگاه خدا بایستند. حواسشان بوده در محضر خدا هستند. مقام رب در زندگی شان مهم بوده است. مقام رب هم مثال ساده اش اینطور می شود: من و شما خیلی از کارها را، کارهای خیلی ساده و نه لزوما کار حرام را، اگر یک عالمی نشسته باشد، انجام نمی دهیم. چون مقام آن عالم جلوه

می کند، انجام نمی دهیم. مثلاً ممکن است همین طوری نشسته ایم و در شبکه های مجازی می گردیم، اما اگر یک عالم آنجا باشد این کار را نمی کنیم. می گوییم آقا زشت است! بالاخره این آقا آنجا نشسته! یعنی همین که مقام آن عالم حاضر می شود، شما از طغیان خارج می شوید و خودتان را جمع می کنید. پایتان را دراز نمی کنید و هر کلمه ای را استفاده نمی کنید. آدم ها باید این حس را به مقام رب داشته باشند.

یکی از اساتید می فرمودند یک بار داشتیم محضر آقای بهجت می رفتیم، یک بنده خدایی برگشت گفت حاج آقا می رویم پیش آقای بهجت، می گویند ایشان باطن آدم را می دانند، این قضیه خیلی خطرناک و جدی است، آدم باید خیلی خودش را جمع و جور کند. این بنده خدا می گفت: به او گفتم خب آقای بهجت از باطن خبر دارد؛ یعنی در لحظات دیگر خدا از باطن شما خبر نداشت؟ یعنی شما در محضر آقای بهجت حس می کنی باید خودت را جمع و جور کنی ولی در لحظات دیگر حس نمی کنی باید خودت را جمع و جور کنی؟ نه اینکه می ترسم! نه نمی ترسم. شما در محضر آقای بهجت که نمی ترسید. به آن حالت که دارید که خودتان را جمع و جور می کنید و یک جور دل نگرانی در شما ایجاد می شود که نکند حرف نامربوطی بزنم، به آن حالت خوف از مقام گفته می شود. حالا ما باید خوف از مقام رب داشته باشیم، خوف از مقام عالم چیست؟ ما بعضی اوقات اگر یک بچه در یک خلوتی باشد، بعضی حرف ها را ممکن است نزنیم، ولی این خوف را نسبت به مقام رب نداریم. خوف از مقام رب در مدل سعی دوم اینطور است که:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ طبیعتاً نفسش را از هوای دور نگه می دارد. هوای از ریشه هوای به معنی پست و دون است. چرا به آن هوای می گویند؟ چون تمایلات دون شان و پایین دست است. حالا ممکن است آدم در خلوت خیلی کارهای دون شان انجام بدهد، اما معمولاً در محضر یک بزرگ عمراً از این کارها را نمی کند. یعنی ممکن است بعداً در خلوت یک جمله ای هم بگوید، یک کلمه ای هم بگوید، که حرام هم نیست، اما در محضر آن عالم آن حرف را نمی زند. محرمات که از نوع هوای هستند، اما بعضی وقت ها مثلاً می گوید اینجا زن و بچه نشسته است، همین که می گوید زن و بچه هست، یک سری رفتارها را دون شان می داند و کنار می گذارد.

باید خوف مقام رب در آدم جوری باشد که در او نهی النفس از هوای کند. اگر اینجوری بشود چه می شود؟

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾ جنت ماوای فرد می شود. زندگی می شود بهشت. نه اینکه فقط به بهشت می رود، بلکه زندگی فرد بهشت می شود. الان هم زندگی او بهشت است. بهشت و جهنمی شدن زندگی به این بر می گردد که انسان چقدر تابع هوای نفسش است و زندگی دنیا را انتخاب کرده یا نه، زندگی دنیا را انتخاب نکرده است.

خوف از مقام رب ، نهی نفس از هوای، بهشت و جهنم وابسته به این ها است. بعضی ها فکر می کنند زندگی خودشان جهنم است، اشتباهات علتش را در رفتار دیگران دنبال می کنند؛ اما باید در رفتار خودشان دنبالش کنند. اسم اینکار را جهاد گذاشتیم. چرا جهاد گذاشتیم؟ بیشتر به واسطه واژه جهد، یعنی تلاش. وگرنه می شد بگذاریم زندگی انسان های رها و آزاد از بند هوای نفس. این انسان آزاد و رهاست. جالب است، متنی هم که مرحوم علامه شهید مطهری در باب آزادی دارند این را می گویند که، آدم ها فکر می کنند آزادند، اما در بندند. وقتی از بند آزاد می شوند و رها می شوند؛ خیلی با این سوره هم خوانی دارند و می رسند به:

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ : آدمی به این می رسد که توانسته از بند هوای نفس رها شود، وگرنه کسی که در بند هوای نفس است، هیچ وقت مدبرات امر نمی شود. نشان به آن نشان که بارها تلاش می کنیم صفتی را در خودمان عوض کنیم، نمی شود! می گویی آقا من از پس خودم بر نمی آیم؛ یعنی آدم در ملک وجود خودش هم بلد نیست از پس خودش بر بیاید. دیگر چه برسد به اینکه برای بقیه مدبرات امر بشود. چرا آدم نمی تواند؟ چون این فرایند آزاد شدن را طی نکرده، فرایندش همین آیات اول سوره است. می گوید انسان یک غرق شدنی دارد **وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا**، آدم در دنیا و هوای نفسش غرق شده، باید بکند و کندن هم درد دارد. تعارف که نداریم! نه گفتن به هوای نفس خوشایند نیست، درد دارد. باید دردش را تحمل کنیم، ولی وقتی این درد را تحمل می کنیم، بعدش نشاط می آورد. بعدش که این غلبه اتفاق می افتد، نشاطش هم می آید. یعنی این درد برای اولش است. بعدش درد ندارد. وقتی توانستیم بر آن غلبه کنیم، نشاط می آید که خیلی باشکوه است. بعد تازه حرکت آغاز می شود. چون گنبدید، مفهوم حرکت معنا پیدا می کند. می گوید حالا دفعه بعد بهتر از دفعه قبل عمل کن. **وَالسَّابِحَاتِ** می شود. تا حرکت نکند که نمی توان همچین حرفی زد. هر بار می تواند بهتر حرکت کند. وقتی حرکت کند، حالا قدرت سبقت پیدا می کند. می گویند آفرین، این نمودار حرکت را ببین، می شود یک پیک به این نمودار بدهی شیبش را عوض کنی؟ تا حرکت نکند که تغییر شیب نمودار معنی پیدا نمی کند. خیلی این آیات، آیات دقیق و ریاضی واری هستند و عینا مراحل سیر و سلوکند. خیلی خوشگلند. کلا همه ی سوره های ملائکه اینطور هستند. سوره هایی که با این عبارات شروع می شوند، سوره های صافات، ذاریات، مرسلات، نازعات و عادیات هستند. این ۵ سوره، خیلی اتفاق باشکوهی هستند. این فرایند خیلی فرایند دوست داشتنی ای است، یعنی اگر یک ذره در این فرایند غور کنید، می بینید این ۵ قسم اول خیلی اتفاقات بی نظیری هستند. کندن که اولش سختی دارد، ولی همین که غلبه می کنید نشاطش می آید و چون قدم برداشتید، قدم بعدی معنی دار می شود. سبب اتفاق می افتد. چون قدم بعدی شکل گرفته، حرکت شکل گرفته و شتابش را می شود زیاد کرد. شب های قدر اگر می شود، سرعت را بالا ببر. اگر تا به حال هر هفته یک تغییر می کردی، حالا هر روز یک تغییر کن، از خودت جلو بزن.

همین که بتواند از خودش برای اولین بار جلو بزند، یعنی بگوید من تا قبل از این این قدر می رفتم، حالا این قدر می روم، تدبیر امر دستش می افتد. واقعا می تواند تغییر کند. ما واقعا تدبیر امر نداریم! حتی بعضی اوقات روی بدنمان تدبیر امر نداریم، مثلا طرف نماز می خواهد بخواند هی تکان می خورد، این بدن نمی تواند آرام بگیرد. به بعضی بیماری ها کاری ندارم، به ناآرامی خودمان کار دارم. بعد آن وقت می رسید محضر کسی مثل علامه طباطبایی رحمه الله علیه که رفته بودند انگلستان که چشمشان را عمل کنند، حالا با کلی اصرار ایشان را بردند. دکتر می گوید: باید بیهوش بشوید. می گویند: نه بیهوشم نکنید. آقا مگر می شود؟ می خواهیم چشم را عمل کنیم، باید شما را بیهوش کنیم. می گویند: نه بیهوش نکنید. شما باید بیهوش باشی! مگر می شود عمل چشم بدون بیهوشی؟ شما پلک می زنی، می گویند نه پلک نمی زنم، بنده تا آخرش پلک نمی زنم. آقا اصلا پلک زنی همین که دستمان را جلو ببریم جریان خون مویرگ سرعتش تغییر می کند، عمل بهم می ریزد. ایشان فرموده بودند با کدام مویرگ کار دارید، بگویم جریان خونس تغییر نکند. آخر هم همین طور شد، ایشان را بدون بیهوشی عمل کردند!! انسان قرار است انقدر در ملک وجودش تدبیر امر داشته باشد. ما هنوز که هنوز است موضوعات بسیار فراوانی داریم که می خواهیم درستش کنیم، حالا اینکه انسان ناتوان در درست کردن است سرجایش. اینکه این کار فیض خدا را می خواهد، سرجایش؛ ولی دیگر انقدر هم ناتوان نیست. اینکه امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند من از فسخ عزایم خدا را کشف می کنم، را ما بد فهمیده ایم! این عبارت یعنی انقدر که هرکاری را بخواهم انجام میدهم که وقتی انجام نمی شود، مطمئن می شوم خدا هست! ما آنقدر کارمان را انجام نمی دهیم بعد می گوییم حتما خدا هست. نه عزیز دل من؛ شما کارت را انجام نمی دهی، مدام برنامه می ریزی و بعد انجام نمی دهی! فسخ عزائم من و شما نشانه وجود خدا نیست! فسخ عزائم امیرالمومنین نشانه وجود خداست. چرا؟ چون وقتی عزم می کند، انجام می دهد. چرا؟ چون او خلیفه ی خدا روی زمین است. عزم می کند کاری را انجام دهد، انجام می دهد. آنقدر که وقتی عزمش فسخ شود، می فهمد قدرتی بالاتر از قدرت بشر وجود دارد. انسان در این سطح باید جریان تدبیر امر داشته باشد. ما هنوز که هنوز است یک صفت زود عصبانی شدن را سی سال هر شب قدر می خواهیم درست کنیم!! یک بار تمامش کن برو! شما تلاش می کنی نمی شود، خب اشکال ندارد، سوره نازعات آمده که یک بار مردانه بگویی آقا می کنم و بعد اثرش را هم می بینم. بعد دیگر ولش نمی کنم! ما یکی از مشکلاتمان برای برنامه ریزی معنوی، رها کردن برنامه است. شما در برنامه ریزی های عادی دنیا که رها نمی کنید. قرار باشد بروید کنکور شرکت کنید با اولین تست موفقیت آمیز که کار را ول نمی کنید. دوباره دفعه بعدی، می گویند باید تست بعدی را بزنم، در زمان کمتری تست بیشتری بزنم، می گویند یک بار که فایده ندارد. ما در مورد موضوع کنکور دادن تصور تلاش پس از تلاش را داریم، اما در سیر و سلوک معنوی همچین حسی نداریم، اصلا محاسبه نداریم. بعضی وقت ها با بچه ها گپ و گفت می کنیم، خودمان می گوییم برنامه ریزی سال آینده

فقط موضوعات محسوس؛ می خواهیم این کتاب ها را بخوانم، این وسیله را بخرم و به این توانایی برسم. بعد می گوییم: در موضوعات معنوی چطور؟ در نماز، اخلاق، ارتباط اجتماعی و قرآن خواندن؛ از اینجا به اینجا بروم؟ اصلاً از این برنامه ها نداریم. خیلی آزاد و رها می گویند: در امور معنوی، کلاً روی هم رفته می خواهیم خوب تر باشیم. اگر راست می گویی، در بقیه ی موضوعات هم بگو: آن شالیه سال بهتری باشد. ولی در مورد موضوعات محسوس بسیار ریز و مویرگی می توانیم برنامه ریزی کنیم. کبری خانم اینطور شود، اصغر آقا اینطور شود، این اینجور شود، این را بتوانم بگیرم، این قرار را بگذارم. خدا خیرت بدهد، موضوعات معنوی که از این شگفت انگیزتر و تفضیلی تر هستند. ما نیازمند برنامه ریزی هستیم. این برنامه ریزی هم کار دشواری نیست. کافی است از یک جایی شروع کنیم. کافی است شما همین شب قدر، در همین ماه مبارک وضعیت موجودتان را ثبت کنید. نمازم اینطور است، قرآن خواندنم اینطوری است، این اشکالات اخلاقی را دارم، این توانمندی هایم کافی نیست، این ویژگی هایم است، آنقدر کافی نیست، بعد این تصمیم ها را گرفتم. آنقدر جلو بروم. این صفت را بتوانم جلوی خود را بگیرم، این صفت را در خودم ایجاد کنم. نمازم از اینجا برود اینجا. اولین بار که این کار را انجام بدهی، چون یک بار حرکت اتفاق افتاده، دفعه بعدی مشخص است چه گامی باید برداشته شود. ارزیابی برایش ممکن است. اگر از ما پرسند شما بالاخره بهتر شدی یا نشدی جواب کلی نداریم. یک ذره هم عرفان قاطی اش می کنیم؛ فکر می کنیم عرفان یعنی اینکه بگوییم خوب نشدیم. اشتباه می کنیم!! عرفان یعنی خوبتر بشویم. بدانی بهتر شدی، ولی بگویی این اضافه خدا بوده است و من که کاری نکردم. نه اینکه کلاً خوب هم نشوی و بعد هم بگویی نه ما که اصلاً قرار نیست خوب بشویم، ما که عرضه نداریم. انگار خدا از توی جهنم، طرف را می گیرد با منجنیق توی بهشت بیندازد. ما تصورات تخیلی در رشد کردن داریم. رشد یک موضوع بسیار دقیق و مولفه دار است. قرآن این همه مولفه برای تربیت دارد. این حرف ها که داستان سرایی نیست، برنامه ریزی می خواهد و یک فرآیند مشخص دارد. کندن، بعد یک نشاط، بعد حرکت افتادن در این حرکت و شتاب گرفتن تا اینکه تدبیر امر در انسان محقق شود. لبّ مطلب همین است:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ توجه به مقام رب و نهی از هوای.

می پرسند ما هر چقدر که جلوتر برویم، رها نمی شویم، مساله مدام سخت تر می شود. اولاً این جمله را باید اینطور بگوییم که شما همین الان درگیر سختی ها هستید، هر چه جلوتر بروید بیشتر متوجه اش می شوید نه اینکه درگیرش بشوید. الان اینجوری بگویید که من و شما درگیر حجاب علم هستیم، ولی چون جلو نرفته ایم، متوجهش نیستیم. هر چقدر که جلوتر می رویم حجاب های بالاتری را کشف می کنیم، نه اینکه آن حجاب ها نیستند و بعد خدا بگوید بگذار یک چوب دیگر لای چرخ این فرد بگذارم و حالش را بگیرم. درست است البته،

قرآن می گوید شما فکر کردید ایمان می آورید و هم لایفتنون، یعنی آزمایش نمی شوید؟ ولی نه اینکه من می خواهم چوب لای چرخش بگذارم. نخیر! من در مجموعه این حجاب ها هستم، هرچقدر جلوتر می روم حجاب بالاتری را کشف می کنم. اما حتما یک جایی هست که می توانید رها شوید. چرا که پیامبر گرامی اسلام فرمودند که من شیطان درونم را مومن و مسلمان کردم. شوخی نیست ها! یا آنجا که می گوید **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** این دیگر مطمئن شده، یعنی انسان می تواند رها شود. می تواند به جایی برسد که واقعا از بند این هوای نفس رها شود. آن وقت می گوید از آنجا به بعد ابتلائات برای چیست؟ از آنجا به بعد ابتلا برای تجلی است. برای اینکه خلافت الهی می خواهد جلوه پیدا کند. یعنی آن ولی با ابتلا می خواهد برای دیگران حجت شود. لذا بلاهای اولیای الهی بیشتر برای این بوده که دست ما را بگیرد، جلوه کند، حجت را بر ما تمام کند و برای ما راه را درست کند. آن یک قصه ی دیگری دارد، یک عالم دیگری دارد. وگرنه ما هرچه می رویم جلوتر، سبک تر می شویم؛ البته هر چه سبک تر می شویم چون لایه ی حجاب ظریف تر می شود، برداشتنش سخت تر می شود. یعنی نه اینکه هر چه جلوتر برویم درظلمت فرو برویم، نه. داریم سبک می شویم. مثل اینکه نقاشی هم که می کشید، هر چقدر دقیق تر می کشید، آن قلم گیری کردن کار ظریفتری می شود و خب ظریف تر شدن، مجاهدت بیشتری هم می خواهد. ولی بالاخره این مسیر ادامه دارد و مهم این است که توی این مسیر کسی نباید بایستد. این خطرناک است! مهمترین خطرش این است که بایستد؛ چنانکه حضرت امام هم می فرمایند بزرگترین شیطان سالک این است که به جایی برسد و فکر کند آخرش است. اگر همچین فکری کند با کله سقوط می کند و می افتد. یعنی شما باید دائما در حال حرکت باشید، حتما فردا باید بهتر از امروز باشید.

این مطلع بحث ما و جمع بندی بحث ما از سوره نازعات. مثل جلسات گذشته این ذهنیت را پیدا کنیم که چطور از اینجا سر در آوردیم؟ بنا شد گفت و گوی سال ۱۴۰۱ ما در باشگاه قرآنی نور حول همین سور ملائکه روی زندگی به سبک جهاد باشد. یعنی می خواهیم مجاهدانه زندگی کنیم. مجاهدان بر خودشان تسلط دارند، مجاهدان اینجور هستند که در بند خودشان گیر نکرده اند. آدم در بند خودش گیر کند نمی تواند جهاد کند. تعارف نداریم، یعنی دقیقا آنجایی که می خواهد بپرد، کسی می آید جلوی پایش و آدم با کله زمین می خورد. باید بتواند از دست خودش رها شود. این از دست خود رها شدن، قابل برنامه ریزی است. به سبک سوره نازعات می شود برنامه ریزی و محاسبه کرد. سال به سال. نه فقط سال به سال، ماه به ماه. شب اول هر ماه و هر شب جمعه. مهم این است که موقف چنین ارزیابی هر شب جمعه است. یعنی آدم هر شب جمعه باید برای خودش یک شب قدر درست کند. این را محاسبه کند و تا هفته بعد برنامه ریزی کند.

ان شالله خدا به ما توفیق بدهد شب جمعه ها این طور باشیم. من می گویم این جلسه شاید مهمتر از اینکه شب ۲۷ ام است، شب جمعه است. این تکرار شدن شب جمعه موضوعیت دارد. یعنی شب جمعه به شب جمعه این اتفاق باید بیفتد ان شالله خدا توفیق بدهد این اتفاق بیفتد. این موضوع را در ذهنتان داشته باشید.

اتفاق درونی بسیار مهم این صحنه، در سکانس بعدی که سراغ سوره ی مبارکه ی عادیات می رویم، وارد صحنه اجتماعی می شود. یعنی آدمی که فرض گرفتیم سوره نازعات را خوانده و از بند هوای نفس یا رها شده و یا اگر هم رها نشده در فرایند رهاشدن است، آن وقت سروکله سوره عادیات پیدا می شود و وارد میدان جهاد می شود. بعد این بنده خدا در میدان جهاد افتاده، حالا باید ببینیم در میدان جهاد چه کار می کند.

یکی از دوستان سوال می کنند که مواردی داریم مثل مثلا قصابی که هم دوره ی حضرت موسی است یا در دوره های بعدی، از همین مجموعه داش مشتی های تهران، اینها هم برنامه داشتند؟ من معتقدم همه این افراد برنامه دارند، ولی سطح برنامه هایشان متفاوت است. آن قصاب مجموعه محتوای برنامه اش با حضرت موسی متفاوت است. چنانچه حضرت حر هم یک خط سیری را دنبال می کند، چنانکه حاج طیب رضایی هم یک خط سیری را دنبال می کند. این افراد مجموعه ی محتوای برنامه شان فرق می کند، وگرنه یک خط سیری دارد. مثلا در نگه داشتن حرمت امام حسین، مثل جناب طیب. یک خط سیری دارد در حرمت نگه داشتن که دائما هم در آن جلو می رود. ظرفیت وجودی آدم ها در گستره ی برنامه متفاوت است؛ اما در اصل دنبال کردن خط سیر، موردی نداریم که خط سیری را دنبال نکرده باشد. یک چیزی را دنبال کرده که ورق از یک جایی به بعد برگشته است. ولی وسعت وجودی افراد متفاوت است. یکی خط سیرش همین است که بگوید آقا من حرمت امام حسین علیه السلام را نگه می دارم. یکی می گوید من در خدمت پدر و مادرم کار می کنم. حضرت موسی یک قسمت وسیعی را باید دنبال کند. اما او هم خط سیر دارد با گستره ی متفاوت.

می پرسند منظور از آزادی چیست؟ منظور ما از آزادی همین است که جناب حافظ می گوید: چون در بند توام آزادم. آزاد شدن از هوای نفس آزادی است. که به واسطه تسلیم خدا شدن حاصل می شود. وقتی آدم قدرت پیدا می کند که دلم می خواهد را کنترل کند، آزاد است. آزادی این نیست که من هر کاری دلم می خواهد انجام بدهم. این طبیعتا با تسلیم حاصل می شود. حرف جناب حافظ درست است؛ ما داریم این طرفش را می گوییم. نمی توانیم دلم می خواهد را کنترل کنیم یا بعضی وقت ها کنترل می کنیم اما موضوع روی مغزمان است، می گوییم دیدی این کار را نکردم؟ دیدی نکردم؟ ای کاش اینکار را کرده بودم. بابا یک بار غلبه کردی دیگر ولش کن! هنوز روی اعصاب است؟ اشکالی ندارد. باید از این گیر بودن خلاص بشویم.